



بیژن نوباه نماینده مجلس شورای اسلامی گفت: تغییرات بی‌دری در سازمان مهمی چون گردشگری و میراث فرهنگی آسیب‌رسان است ولی متأسفانه دولتی‌ها بدون در نظر گرفتن جایگاه آن در این سال‌ها تغییراتی را به‌طور متوالی در آن ایجاد کرده‌اند که با شرایط اینجینی نمی‌توان انتظار داشت که این نهاد بتواند انتظارات عمومی را برآورده کند.

# زیبهارى غراموشى

نگاه می‌رسیم. هنوز وارد نشده‌ایم که سر و کله مهران رجبی، درست‌آورش انرژی‌مان را دو برابر می‌کند. با هماهنگی مسئولان آسایشگاه از دیدن مهران رجبی حسابی غافلگیر می‌شوند و همین بهانه‌ای است برضا جعفری، شهردار ناحیه یک هم از راه برسد و بعد وارد آسایشگاه صاد و مزمین دارد و بخش‌های دیگری مثل کاردرمانی و سالن ورزش هم مانعی می‌شود. مهران رجبی گل از گلشان می‌شکفت. می‌شود و بر خلاف خیلی از بازیگران طنز که در بیرون از دایره دوربین صدای خنده جانبازان آسایشگاه نیایش حتی برای یک لحظه هم قطع سر صحبت را باز می‌کند.

## مرخصی عید با شعرهای آقای شیرین بیان

همراه مسئولان آسایشگاه و حسن احمدی، جانبازی که چهره‌اش با یکی از بازیگران دفاع مقدس مو نمی‌زند وارد بخش مزمین آسایشگاه می‌شویم. خوش و بش‌های مهران رجبی با جانبازان ادامه دارد. آنهایی که هوش و حواس درستی دارند و چهره‌اش را به خاطر می‌آورند سعی می‌کنند با او وارد گفت‌وگو شوند. حال و هوای آسایشگاه حسایی عوض شده است. صدای خنده جانبازان سالن را پر کرده است. وارد اتاق ۱۰ می‌شویم. رجبی سراغ جانبازی به نام «شیرین بیان جعفری» می‌رود. پیرمرد دوست داشتنی آسایشگاه که اهل شعر و شاعری هم هست. پدر جان از اسمت پیداست که اهل شعری؟ حالا بیانت هم مثل اسمت شیرین هست؟

چند سال است که شعر می‌گویم. (رجبی دفتر نوشته‌هایش را مرور می‌کند و شعرها را بلند بلند می‌خواند. عنوان مال خود به دست غیرمده... شعر گفتن را چطور یاد گرفتی؟)

نمی‌دانم. همین‌طور به ذهنم می‌آید و همان موقع هم می‌نویسم. شعر مونس تنهایی‌هایم شده. تازه هر شعر جدیدی که می‌گویم دکترا بهم چند روز مرخصی می‌دهد. پس الان نزدیک عید است. چند شعر درست و حسابی بگو که کل عید را مرخصی بگیری! دکترا قول داده که به من مرخصی بدهد. ولی فقط یک هفته خونه می‌مونم. چرا بیشتر نمی‌مونی؟ نمی‌تونم. اذیت می‌شم. باید زودتر برگردم اینجا.

## ماشین زمان

با دیدن حال و روز بزرگ مردان جنگ که روزی برای خود یلی بوده‌اند، غم عالم به دل من و بقیه اعضای تحریریه می‌نشیند، اما مهران رجبی سعی می‌کند به روی خودش نیاورد و با شوخی بذله‌گویی حال و هوای جانبازان را عوض کند. جانبازی که نامش حسین محمودی است روی یکی از صندلی‌های آسایشگاه نشسته و بدون هیچ حرفی فقط اطرافش را نگاه می‌کند. حتی مهران رجبی را هم نمی‌شناسد و در دنیای خودش است. رجبی دستش را پشت شانه‌اش می‌زند و با او هم صحبت می‌شود.

حالت چطوره حسین آقا؟  
خوبم.  
چند وقته اینجا هستی؟  
خیلی وقته.  
چطوری جانباز شدی؟  
یادم نمی‌آید. فقط صدای خمپاره را یادم هست. انگار هنوز هم صدایش تو گوشم هست.  
اینجا چه کاری می‌کنی؟  
من ماشین زمان درست کردم. بهش می‌گن ماشین دیمتری. یک دکمه دارد که وقتی آن را فشار بدهی منفجر می‌شه و تو رو به دنیای دیگه می‌بره. می‌خوای سوارش شوی؟

## آقای جعفری، خدا خیرت بده

شاید اگر همراهی علی‌رضا جعفری، شهردار ناحیه یک برای تنظیم روز ملاقت نبود، این دید و بازدید از آسایشگاه جانبازان در آستانه سال نو هیچ‌وقت انجام نمی‌شد. اما این اتفاق افتاد و با هماهنگی روابط عمومی تحریریه و نامه‌نگاری مدیر اجتماعی شهرداری ناحیه یک منطقه، چند روز مانده به عید نوروز مهمانجانبازان شدیم. چند ساعتی شادی و لبخند در آسایشگاه موج زد. راستش را بخواهید هیچ‌وقت فکرش را نمی‌کردیم که دیدن یکی از چهره‌های سینما و تلویزیون که به طنزپرداز بودن معروف است این قدر بتواند در روحیه جانبازان تأثیر بگذارد. شهردار ناحیه هم که همراه چند نفر از مسئولان دیگر شهرداری ناحیه همراه ماست، از این اتفاق و لبخندهایی که روی لبها نشسته است، لذت می‌برد و قول می‌دهد که همراه همیشگی تحریریه منطقه در دید و بازدید از آسایشگاه باشد و هر بار به شکل متفاوت، تا شاید بتوانیم ذره‌ای دینمان را به آنها ادا کنیم. آقای جعفری، خدا خیرت دهد.



بناام خلیل حسینی  
امروز همسرم قرصی بود همراهی از بزرگان  
کی دگرگشته ریاضت‌های با شکر کوبین کلمات را بر من  
و امیران آغوشیم خوارانگاری و بی‌خبر نیستیم  
عزیزان